

Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

Examining the Theory of Tasdeed of the Imam (PBUH) in the Sheikhieh Karim Khanieh School of Kerman

1. Iman Zeajaldi: Ph.D. Student of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology, Law and Islamic Studies, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran
2. Nader Mokhtari Afrakati*: Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology, Law and Islamic Studies, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran. Email: dr_mokhtariafra@theo.usb.ac.ir (Corresponding Author)
3. Abdolreza Mohammad Hosseinzadeh: Associate Professor of Theology Department, Faculty of Law and Theology, Shahid Bahonar University, Kerman, Iran
4. Abdul Mahdi Arabshahi Moghadam: Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology, Law and Islamic Studies, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran

ABSTRACT

The theory of *Tasdeed of the Imam (PBUH)* in the Sheikhieh school, which is one of the intellectual schools in our contemporary history—particularly in the Karim Khanieh branch—has been discussed extensively. The methodology of this research is descriptive-analytical. The Sheikhieh school was founded by Sheikh Ahmad Ahsaei, who presented unique interpretations of Shi'a teachings, especially in theological and philosophical issues. His views faced opposition from prominent contemporary jurists of the Imamiyyah school. The scholars of the Sheikhieh school, particularly Seyyed Kazem Rashti, the successor of Sheikh Ahmad Ahsaei, and subsequently Mohammad Karim Khan Kermani, Seyyed Kazem Rashti's student to whom the Karim Khanieh branch is attributed, endeavored to elaborate on Sheikh Ahmad Ahsaei's theories. The theory of *Tasdeed of the Imam (PBUH)*, which is primarily discussed within jurisprudential and fundamental principles, is rooted in the theological and philosophical foundations of the Sheikhieh school. It is considered a distinctive theory, as Sheikhieh scholars, especially Haj Mohammad Karim Khan Kermani, have elaborated upon it. The scholars of Sheikhieh, through presenting this theory, sought to establish that the Imam of the Age (AJ), as the manifestation of divine names and attributes and the possessor of both legislative and existential authority (*Wilayah Takwiniyah* and *Wilayah Tashri'iyyah*), exercises influence over the realms of existence and divinity. Through the *Tasdeed* and affirmation of the Imam (PBUH), traditions and hadiths are preserved, enabling jurists to attain certain and definitive religious knowledge (*Ilm Shar'i*), while absolute conjecture (*Zann*) is devoid of validity. Therefore, jurisprudential rulings are regarded as definitive, with true jurists always being subject to the *Tasdeed* and endorsement of the Imam (PBUH). However, given the theological disagreements between the Imamiyyah jurists and Sheikhieh scholars, the concept of the *Tasdeed* of Sheikhieh jurists by the Imam of the Age (AJ) is not accepted by the Imamiyyah jurists.

Keywords: *Imam (PBUH), Imamiyyah, Tasdeed, Sheikhieh, conjecture (Zann), religious knowledge (Ilm Shar'i), jurists*

How to cite: Zeajaldi, I., Mokhtari Afrakati, N., Mohammad Hosseinzadeh, A., & Arabshahi Moghadam, A. M. (2024). Examining the Theory of Tasdeed of the Imam (PBUH) in the Sheikhieh Karim Khanieh School of Kerman. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 6(4), 200-222.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 05 November 2024
Revise Date: 04 December 2024
Accept Date: 17 December 2024
Publish Date: 29 December 2024



پژوهش‌های تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

بررسی نظریه تسدید امام علیه‌السلام در مکتب شیخیه کریم خانیه کرمان

۱. ایمان ضیاءجلدی: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، حقوق و معارف اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران
۲. نادر مختاری افراکتی*: استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، حقوق و معارف اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران. پست الکترونیک: dr_mokhtariafra@theo.usb.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. عبدالرضا محمدحسین زاده: دانشیار گروه الهیات، دانشکده حقوق و الهیات، دانشگاه شهید باهنر، کرمان، ایران
۴. عبدالمهدی عربشاهی مقدم: استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، حقوق و معارف اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران

چکیده

نظریه تسدید امام علیه‌السلام در مکتب شیخیه که یکی از مکاتب فکری در تاریخ معاصر ماست؛ و مخصوصاً در شاخه کریم خانیه مطرح شده است. روش انجام این پژوهش، روش توصیفی-تحلیلی است. مکتب شیخیه توسط شیخ احمد احسائی تأسیس شد. او دارای نظرات ویژه در تبیین معارف شیعی بویژه در حوزه مسائل کلامی و حکمی بود؛ نظراتی که با مخالفت مشهور فقهای امامیه معاصر ایشان همراه بود. علمای شیخیه بویژه سیدکاظم رشتی، جانشین شیخ احمد احسائی و بعد از ایشان، محمد کریم خان کرمانی شاگرد سیدکاظم رشتی؛ که شاخه کریم خانیه منسوب به ایشان است؛ به تبیین نظریات شیخ احمد احسائی کوشیدند. نظریه تسدید امام علیه‌السلام که در حوزه مسائل فقهی و اصولی مطرح شده است؛ اما ریشه در مبانی کلامی و حکمی شیخیه دارد؛ و نظریه‌ای خاص آنطور که علمای شیخیه به‌ویژه حاج محمد کریم خان کرمانی به تبیین آن پرداخته‌اند؛ تلقی می‌گردد. علمای شیخیه با طرح این نظریه در صدد اثبات این مطلب بودند که امام عصر (عج) به عنوان مظهر اسماء و صفات الهیه و صاحب ولایت تکوینی و تشریحی، متصرف در ملک و ملکوت است و با تسدید و تقریر امام (ع) اخبار و احادیث حفظ شده و فقها قادر به حصول علم و یقین شرعی هستند و ظن مطلقاً حجیت ندارد و احکام شرعی یقینی است و همیشه فقهای راستین مورد تسدید و تأیید امام (ع) هستند؛ البته با توجه به اختلاف نظر فقهای امامیه با شیخیه در مسائل اعتقادی، تسدید فقهای شیخیه توسط امام عصر (ع) مورد پذیرش فقهای امامیه نیست.

واژگان کلیدی: امام (ع)، امامیه، تسدید، شیخیه، ظن، علم شرعی، فقها.

نحوه استناددهی: ضیاءجلدی، ایمان، مختاری افراکتی، نادر، محمدحسین زاده، عبدالرضا و عربشاهی مقدم، عبدالمهدی. (۱۴۰۳). بررسی نظریه تسدید امام علیه‌السلام در مکتب شیخیه کریم خانیه کرمان. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۶(۴)، ۲۲۲-۲۰۰.

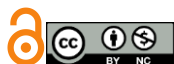
© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۵ آبان ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۴ آذر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۷ آذر ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۹ دی ۱۴۰۳



مکتب شیخیه منسوب به شیخ احمد احسائی است. او متولد ۱۱۶۶ ق در قریه مطیرفی از توابع احساء در شرق عربستان بود (Ebrahimi, 1971) و در علوم مختلف استاد مشخصی نداشت و بیشتر علوم را به ادعای خودش با افاضات الهی و از طریق خواب با الهامات معصومین علیهم‌السلام دریافت کرده بود (Ebrahimi, 1971) و بر اساس همین دریافت‌های باطنی به تبیین مبانی کلامی و حکمی شیعه پرداخت و نظرات خاصی در مورد برخی اصول اعتقادات شیعه عنوان کرد که موجبات مخالفت برخی از علمای امامیه را فراهم کرد که در نهایت موجب شد که تابعین او به شیخیه معروف شوند و از سایر شیعیان اثنی عشری جدا شوند. بعد از شیخ احمد احسائی مهمترین شاگرد او بنام سید کاظم رشتی جانشین او شد و بر همان سبک استادش به تبیین و تشریح مبانی او پرداخت. و بعد از او یکی از مهمترین شاگردانش بنام محمدکریم خان کرمانی بیش از سایر شاگردانش به تبیین مبانی کلامی و حکمی و فقهی مکتب شیخیه پرداخت؛ و چون بعد از سید کاظم رشتی در شیخیه انشعابات پدید آمد؛ شاخه مرتبط با محمدکریم خان کرمانی به کریمخانیه مشهور شد. از آنجائیکه منشاء اولیه پیدایش مکتب شیخیه نظرات خاص شیخ احمد احسائی در مورد توجیه برخی از اصول اعتقادات اسلامی و شیعی مثل معاد و امامت بود؛ بیشتر پژوهش‌هایی که در نقد آرای مکتب شیخیه شده است؛ مرتبط با مسائل کلامی و حکمی و در حوزه اصول اعتقادات امامیه است و کتابها و مقالات و پایان نامه و رساله‌های متعدد در مورد نقد و بررسی آرای شیخ احمد احسائی و اتباع او در حوزه اینگونه مسائل به رشته تحریر درآمده است؛ ولی تقریباً نمیتوان هیچ پژوهش مستقلی در مورد آرای خاص علمای شیخیه در حوزه مبانی و مسائل فقهی و اصولی در قالب کتاب یا مقاله یا پایان نامه و رساله یافت؛ و از این جهت، این پژوهش که مربوط به نظریه تسدید امام علیه‌السلام است و این نظریه در حوزه مسائل و مبانی فقهی و اصولی مکتب شیخیه مطرح است؛ در نوع خود جدید و بدیع می‌باشد و با توجه به اینکه این نظریه بیشتر در آثار محمدکریم خان کرمانی و به تبع او در آثار جانشینانش از شاخه علمای شیخیه کرمان متبلور شده است؛ در این پژوهش به تبیین این نظریه از منظر شیخیه از شاخه کریم خانیه کرمان می‌پردازیم.

۱. تسدید در لغت

واژه تسدید از ریشه سَدَّ و در لغت به معنای توفیق دادن، نیکوکردن و توفیق صواب و سداد دادن خدا کسی را در قول و عمل، راست و درست نمودن، درستی و استواری، میانه راه رفتن در قول و فعل، ارشاد کردن کسی را بر سداد یا به صواب در کردار و گفتار آمده است. (Dekhoda, 1998) و به معنای آنچه که محکم و استوار باشد، راستی و استقامت و تأیید و تقریر هم آمده است (Maalouf, 2006).

۲. تسدید در اصطلاح شیخیه

علمای شیخیه بر اساس نظریه‌ای بنام حکمت آل محمد «صلوات الله علیهم اجمعین» که توسط شیخ احمد احسائی بنیان گذاری شد و سپس توسط سید کاظم رشتی و محمد کریم خان کرمانی تبیین و تفسیر و تشریح شد، در مسأله مربوط به اصول فقه «دلیل تسدید و تأیید امام را بیان نموده و با این دلیل ثابت نمودند که چرا به احادیث صحیح معصومین علیهم‌السلام علم حاصل میشود و چرا احکام شرعی ما یقینی است و ظنی نیست. از منظر شیخیه نظریه تسدید امام (ع) نظریه‌ای است که در علم اصول فقه مورد بررسی قرار می‌گیرد ولی ریشه در حکمت خاص مطرح شده در شیخیه دارد و به شدت متأثر از دیدگاههای ویژه علمای شیخیه در مورد مسائل کلامی شیعی مخصوصاً جایگاه امام در عالم تکوین است. ایشان در توضیح این مسأله بیان نمودند که اگر «دلیل تسدید امام (ع)» وجود نداشت هیچ چاره‌ای نبود مگر پذیرفتن همه احتمالات مطرح شده در عدم امکان حصول علم، و عمل به ظن تنها راه باقیمانده بود و اگر دلیل تسدید امام (ع) نبود ادعای حصول ظن هم

در همه موارد ممکن نبود و در بعضی از مسائل حتی وهم هم به سختی حاصل میشد چه رسد به گمان و بدون تسدید امام در واقع اطمینانی حاصل نمیشود و با اعتقاد به تسدید و مشاهده آثار واقعی و موجود آن در عالم، احکام یقینی و نه ظنی و گمانی پدید می‌آید. علمای شیخیه در مسأله تسدید کتب متعدد نوشته‌اند و این مطلب را با آیات کتاب خدا و روایات و ادله حکمت و موعظه حسنه و مجادله بالتی هی احسن مفصلاً اثبات نموده‌اند. مهمترین آثار در این زمینه مربوط به محمد کریم خان کرمانی است که در رساله علم الیقین و رساله التسدید و برخی از کتب اصولی خود بطور مشروح در این باره بحث نموده است؛ و در بین آثار او مهمترین اثری که به طور بسیار مشروح به بررسی این مطلب می‌پردازد رساله مفصل علم الیقین است. قبل از او استادش سیدکاظم رشتی در رساله‌ای در جواب شیخ محمد بن شیخ عبدعلی قطیفی و در رساله‌ای دیگر در جواب آقا محمدتقی به بررسی و تبیین این نظریه پرداخته بود. در آثار شیخ احمد احسائی مؤسس شیخیه در مورد نظریه تسدید امام (ع) رساله یا کتاب مستقلی یافت نشد. بعد از محمد کریم خان کرمانی جانشینان او در کرمان که از اولاد و احفاد او بودند به تبیین این نظریه در کتب و رسائل خویش پرداختند. مفهوم کلی این اصطلاح در اصول فقه آن است که هرگاه مطمئن شویم که اخبار و احادیثی که به ما رسیده - ما آن‌ها را از همان مآخذی که معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند اخذ نموده‌ایم؛ آن اخبار همان مطالب و احکامی است که حضرت صاحب الامر (عج) برای ما خواسته و صلاح ما را در آن دانسته و بما رسانده‌اند؛ پس چنین اخبار و احادیثی، یا در مواردی چنین اشخاصی که خدا امر آن‌ها را باطل نموده و دلیلی بر عدم صحت آن‌ها بما نرسانده؛ مورد تسدید و تقریر امام و در حقیقت مورد تأیید و تسدید خدای متعال هستند (Kermani, 1969).

دیدگاه شیخیه در مورد عمل به ظن

علمای شیخیه در آثار خویش قبل از ورود به مطالب اصلی، به دلیل ارتباط این مبحث با نظریه تسدید امام (ع) و برای تبیین بهترین نظریه، دیدگاه مکتب شیخیه را در مورد عمل به ظن مورد بررسی قرار داده‌اند. شیخیه عمل به ظن را مطلقاً جایز نمی‌دانند چه ظن مطلق و چه ظن غالب و قریب به یقین و ظن متأخم به علم باشد (Kermani, 2015) و بر خلاف مشهور اصولیین شیعه فرقی بین انواع ظن قائل نیستند. علمای شیخیه معتقدند آیات دال بر حرمت عمل به ظن زیاد است و بالغ بر هفتاد آیه از قرآن کریم را دلالت‌کننده بر حرمت ظن می‌دانند (Ebrahimi, 1983) و معتقدند متجاوز از هزار و دویست خبر از روایات معصومین علیهم‌السلام بر حرمت عمل به مطلق ظنون دلالت می‌کند و دلیل عقل و اجماع متقدمین از علمای امامیه را هم به عنوان دلایل حرمت مطلق ظنون ذکر می‌کنند (Kermani, 2016).

ادله اثبات نظریه تسدید امام (ع)

علمای شیخیه برای اثبات نظریه تسدید امام (ع) از دلایل مختلفی استفاده می‌کنند که می‌توان این دلایل را در عناوین ذیل بیان و تشریح کرد.

۱. کتاب

محمد کریم خان کرمانی بیش از ۳۰ آیه از آیات قرآن کریم را در رساله علم الیقین برای اثبات این نظریه نقل میکند و توضیح میدهد که آیات قرآن کریم در این مورد بیش از این مقدار است و بسیاری از آیات از نظر لفظی و معنایی در این موضوع به هم شبیه هستند که از ذکر آن‌ها خودداری کرده است (Kermani, 1975).

ما برای رعایت اختصار در این قسمت به ذکر و توضیح چند آیه اکتفا می‌کنیم:

۱- «الْیَوْمَ یَسَّ الْذِیْنَ كَفَرُوا مِنْ دِیْنِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْیَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَاْتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِیْنًا: امروز کفرپیشگان از [شکست] دین شما ناامید شده‌اند؛ بنابراین از آنان مترسید و از من بترسید. امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت،

حکومت و فرمانروایی بر امت [دیتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم. «(مانده: ۳) حاج محمد کریم خان کرمانی معتقد است که این آیه مبارکه مربوط به نصب مولانا امیرالمؤمنین علی (ع) به امامت و خلافت در روز عید غدیر است؛ که با این انتصاب الهی، دین اسلام کامل شد و کافران از مقابله و نابود کردن دین اسلام مأیوس شدند؛ چون با نصب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دین اسلام از تحریف و انحراف مصون ماند؛ و مقصود از حفظ دین این نیست که کافران و مفسدان نابود شدند؛ بلکه مقصود این است که با نصب الهی، حق واضح و آشکار شد و حضرات معصومین علیهم السلام به تبیین و تشریح و تفسیر آیات قرآن کریم پرداختند و روایات آن بزرگواران، اسلام را حفظ و از نابودی و انحراف مصون داشت و کافران و مخالفان اسلام را مأیوس ساخت؛ و دین اسلام با این نصب الهی و هدایت تکوینی و تشریحی امام علیه السلام کامل شد و نعمت الهی با نصب هادی متمیم و تکمیل گشت و خدای متعال راضی گشت که دین اسلام دین حقیقی و مقبول عالمیان باشد (Kermani, 1973).

۲- «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ: کسانی که در [راه] ما جهاد نمودند، قطعاً آن‌ها را به [تمام] راه های خود هدایت می‌کنیم و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است. «(عنکبوت: ۶۹) حاج محمد کریم خان کرمانی در مورد این آیه اینگونه توضیح می‌دهد که کسانی که برای درک حقیقت و فهم درست دین تلاش و مجاهده کنند؛ حکمت حق متعال که هادی کل است اقتضا می‌کند که آنان را هدایت نماید و ناامید نگرداند؛ پس عبدی که هدایت را مجدانه طلب کرد، خداوند ناظر قادر مطلع جوادی که بخل در هدایت ندارد حتماً او را به حق و دین الهی و احکام حقیقی هدایت می‌کند (Kermani, 1972).

۳- «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ: و ما پیش از تو هیچ رسول و پیمبری نفرستادیم جز آنکه چون آیاتی (برای هدایت خلق) تلاوت کرد شیطان (جن و انس) در آن آیات الهی القاء دسیسه کرد، آن گاه خدا آنچه شیطان القاء می‌کند محو و نابود می‌سازد سپس آیات خود را محکم و استوار می‌گرداند، و خدا دانا (به حقایق امور) و درستکار (در نظام عالم) است. «(حج: ۵۲) به عقیده حاج محمد کریم خان کرمانی در طول تاریخ همیشه شیاطین جنی و انسی در صدد تحریف دین و تعالیم انبیای الهی بوده اند؛ اما سنت الهی بر این امر مستقر است که القائات فاسده شیاطین را نسخ و محو سازد و آیات حقه خویش را مستحکم نماید و قلوب انبیای عظام را از میل به سمت وساوس شیطانی حفظ نماید و همین جریان هدایت الهی همیشه در طول تاریخ بشر بوده و هست و خواهد بود و این مطلب مؤید نظریه تسدید امام علیه السلام است (Kermani, 2015).

۴- «لَا تَحْرُكَ بِهِ لِسَانُكَ لَتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ: (ای پیامبر! به هنگام نزول وحی،) زبان خود را به حرکت در نیاور تا نسبت به تلاوت آن شتاب کنی. همانا گردآورده و خواننده آن (بر تو) بر عهده ماست. پس چون آن را خواندیم، قرائت آن را دنبال کن. آنگاه بیان (حقایق و اسرار و توضیح) آن بر عهده ماست. «(قیامت: آیات ۱۶-۱۹) بر طبق بیان حاج محمد کریم خان کرمانی از آنجایی که حق متعال حکیم و علیم است و عقلا و نقلا بر حکیم علیم علی الاطلاق روا نیست که از مکلف عمل به تکلیفی را بخواهد که آن حکم و تکلیف به طور کامل و قطعی برایش تبیین و تشریح نشده باشد؛ پس بر اوست که حتماً احکام را بر مکلفین از طرق مختلف که خود مقتضی میدانند تبیین نماید تا مکلفین از شک و ظن خارج شوند و با علم و یقین به احکام الهی عمل نمایند و بدین وسیله حق متعال حجت را بر خلق تمام می‌نماید (Kermani, 1973).

۵- «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ بَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: و خدا بعد از آنکه قومی را هدایت کرد دیگر گمراه نکند تا بر آن‌ها آنچه را باید از آن بپرهیزند معین و روشن بیان کند، که خدا محققاً به همه چیز داناست. «(توبه: ۱۱۵) حاج محمد کریم خان

کرمانی معتقد است که بر طبق این آیه مبارکه، مردم قبل از بیان احکام الهی تکلیفی ندارند و بر این معنا عقل و نقل دلالت دارد؛ و بر حق متعال است که بیان احکام را به نحو واضح و آشکار بنماید و پر واضح است که کلام الهی اکمل بیان هاست و حق متعال باید تکلیفی را از عبد بخواهد که آن تکلیف و حکم الهی کاملاً واضح و شفاف باشد مانند وضوح و روشنی خورشید در وسط آسمان در هنگام روز نه تکلیفی که مکلف نسبت به آن شک یا ظن دارد و علم ندارد (Kermani; Kermani).

۶- «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ: بی تردید ما قرآن را بر تو نازل کردیم و ما هم آن را محققاً محفوظ خواهیم داشت.» (حجر: ۹) بر طبق بیان حاج محمد کریم خان کرمانی، حق متعال نازل کننده ذکر و حافظ آن است. مقصود از حفظ ذکر در این آیه مبارکه حفظ ذکر در قلوب مؤمنین از اختلاط با باطل و دفع آنچه که شیاطین و خناسین به صورت القای شبهات و شکوک در سینه اهل ایمان می‌کنند، می‌باشد. و این حفظ و حراست، سنت دائمی و همیشگی است که حق متعال طالبین حقیقت را تسدید و تأیید می‌گرداند و اگر چنین نمی‌بود اختلال در نظام عالم حاصل میشد و احکام الهی متشتت و مختلف می‌گشت. (کرمانی، مجموعه مکارم الابرار، ۱۴۳۶ ق، ج ۱۹، ص ۲۸۶) ما وجود دروغگویان و تحریف کنندگان اخبار در طول اعصار را انکار نمی‌کنیم ولی خداوند متعال خود به نص آیه شریفه متعهد حفظ این آثار شده است پس به قدرت خود امر ایشان را باطل می‌کند و در هر زمانی عدولی را برمی‌انگیزاند که تحریف غالین و انتحال مبطلین و تأویل جاهلین را ابطال نمایند؛ و علم و قطع بواسطه ارشاد و تسدید اولیای الهی برای مکلفین حاصل می‌شود (Ebrahimi).

۷- «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ: آیا آنان که کار زشت و اعمال ناشایسته مرتکب می‌شوند پنداشتند که بر ما سبقت گیرند (و از عقاب ما خلاصی یابند)؟ بسیار بد حکم می‌کنند.» (عنکبوت: ۴) حاج محمد کریم خان کرمانی ارتباط این آیه مبارکه را با این بحث اینگونه بیان می‌کند که حق متعال در این آیه شریفه دشمنان دین را اینگونه هشدار می‌دهد که شما در مقابل قدرت و اراده مطلق و بی قید و شرط من که کاملاً مبسوط الید هستم، هیچ قدرتی ندارید و «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَآ أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (توبه: ۳۲) پس مکر و خدعه شما کارگر نیست و باید مؤمنین آسوده خاطر بوده و از مکر کفار و مشرکین نترسند که «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» (زمره: ۳۶). بنابراین اهل ایمان از شر و مکر اهل شرک در امان خواهند بود و همیشه مؤید و مسدد به تأییدات الهی هستند (Kermani, 1973).

۸- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ: ای اهل ایمان! اگر فاسقی خبری برایتان آورد، خبرش را بررسی و تحقیق کنید تا مبادا از روی ناآگاهی، گروهی را آسیب و گزند رسانید و بر کرده خود پشیمان شوید» (حجرات: ۶) محمد کریم کرمانی در مورد این آیه مبارکه قائل به این امر است که حق متعال مکلفین را امر به تحصیل علم می‌نماید و تحصیل بیان را برای مکلفین ممکن می‌داند و از آن‌ها می‌خواهد که به دنبال علم و یقین و نه شک و ظن باشند؛ و اگر تحصیل علم ممکن نبود حق متعال مکلفین را تکلیف به امر محال نمی‌نمود چرا که خود حق متعال می‌فرماید «لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَآ وَسُعَهَا» (بقره: ۲۸۶) و «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ» (بقره: ۱۸۵) و «إِن عَلَيْنَا بَيَانُهُ» (قیامت: ۱۹) و خدای متعال در این آیه مبارکه فوق‌الذکر هم امر به تبیین و تحقیق می‌نماید و از عمل به غیر تبیین و تفحص نهی می‌نماید؛ پس اگر عبد با خلوص نیت و جدیت تام مشغول تحقیق و تلاش برای حصول بیان شد، عقلاً محال است که خداوند هادی، او را از یافتن بیان باز دارد و قطعاً او را به سمت حصول یقین سوق می‌دهد. بنابراین قائل به حصول ظن بعد از تبیین و تفحص نعوذ بالله ملتزم به جواز خلف وعده از طرف حق متعال شده است، در حالیکه حق متعال فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران: ۹) و طالب صادق مجاهد فی سبیل الله برای یافتن حقیقت حتماً اطمینان قلبی را از طرف حق متعال دریافت می‌کند که این حصول

اطمینان نشانه یافتن علم و یقین است (Kermani, 2016). کرمانی در رساله علم الیقین گوید که از آیات مذکور به طور مسلم چنین فهمیده می‌شود که خداوند متعال احقاق کننده حق و ابطال کننده باطل و تقریر و تسدید کننده صواب و صدق و منع کننده از خطا و کذب می‌باشد و حجت او در هیچ زمانی از بندگانش منقطع نمی‌شود (Kermani, 2016).

۲. سنت

حاج محمد کریم کرمانی در آثار متعددش روایات زیادی را در اثبات این نظریه نقل میکند. مخصوصاً در رساله علم الیقین بالغ بر ۴۰ حدیث را در این مورد نقل و بررسی میکند؛ و در پایان، ادعای تواتر معنوی را در مورد احادیث کثیره این مبحث مطرح می‌کند (Kermani, 2016). البته قبل از او استادش سیدکاظم رشتی هم در رساله‌ای در جواب شیخ محمد ابن شیخ عبد علی القطیفی به این بحث روایی پرداخته است (Rashti, 2011a, 2011b). ما در این بخش به ذکر و بررسی برخی از این اخبار می‌پردازیم.

۱- حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۸۷ نهج البلاغه فرمودند: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ؟ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ؛ فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةٌ نَبِيِّكُمْ؟ وَ هُمْ أَزِمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ. فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رِدْوُهُمْ وَرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ؛ پس به کجا می‌روید و کی بازگردانده شوید. دلیل‌ها برپاست و نشانه‌ها آشکار است و علامت‌ها را نصب کرده‌اند. این گمراهی و حیرانی تا چند و حال آنکه، خاندان پیامبرتان که زمامداران حق‌اند و اعلام دین و زبان راستین، در میان شما هستند. آنان را حرمت دارید، همان گونه، که قرآن را حرمت باید داشت و چون تشنه کامان که به آب می‌رسند از سرچشمه فیض ایشان سیراب شوید» (Rashti, 2011a, 2011b).

۲- «قال ابو جعفر عليه السلام في قوله انما انت * و لكل قوم هاد ان المنذر رسول الله صلى الله عليه و اله و على الهادي و في كل زمان امام منا يهديهم الي ما جاء به رسول الله صلى الله عليه و اله» (Kermani, 1973). از حضرت باقر علیه السلام است که در تفسیر آیه شریفه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد: ۷) فرمودند: «منذر رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام هادی است و در هر زمانی امامی از ما هست که آن‌ها را هدایت می‌فرماید به آنچه که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده‌اند».

۳- شیخ صدوق از اسحاق ابن عمار از حضرت ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده است: «قال سمعته يقول ان الارض لاتخلو الا و فيها عالم كلما زاد المؤمنون شيئا ردهم و ان نقصوا شيئا اتمه لهم» (Majlisi, 2023): اسحاق ابن عمار گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که می‌فرمایند زمین خالی نمی‌ماند مگر اینکه در آن عالمی باشد که هر گاه مؤمنین چیزی (در دین) زیاد کردند آن‌ها را برگرداند و اگر چیزی کم کردند آن را بر ایشان تمام و کامل کند.

دو روایت دیگر هم که شبیه به مضمون روایت بالاست زیاد در این مبحث تکرار شده است که آن‌ها را فقط ذکر می‌کنیم

۴- شیخ صدوق از ابی حمزه روایت کرده که حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: «لن تبقى الارض الا و فيها من يعرف الحق فاذا زاد الناس فيه قال قد زادوا و اذا نقصوا منه قال قد نقصوا و اذا جاؤا به صدقهم و لو لم يكن كذلك لم يعرف الحق من الباطل» (Kermani, 1975).

۵- شیخ صدوق از ثعلبه بن میمون از اسحاق بن عمار روایت کرده است که حضرت ابوعبدالله علیه السلام فرمودند: «ان الارض لاتخلو من ان يكون فيها من يعلم الزيادة و النقصان فاذا جاء المسلمون بزيادة طرحها و إذا جاؤوا بالنقصان اكمله و لو لا ذلك لاختلط على المسلمين امورهم» (Kermani, 1975).

۶- از حضرت حجت سلام الله علیه روایت شده است: «و اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالاتنفاع بالشمس اذا غیبتها عن الابصار السحاب و انی لامان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء» (Kermani, 1973). یعنی اما وجه انتفاع از من در غیبت من مانند انتفاع از آفتاب است هر گاه که ابر آن را از دیده‌ها بپوشاند و هر آینه من امان اهل زمین هستم همانطور که ستارگان امان اهل آسمان هستند.

۷- حضرت حجت سلام الله علیه در توفیق شریف به شیخ مفید فرمودند: «انا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم و لو لا ذلک لنزل بکم اللأواء و اصطلمکم الاعداء» (Kermani, 1975). یعنی ما در مواظبت شما سهل انگاری نمی‌نماییم و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم و اگر این (مراعات و مراقبت ما) نبود هر آینه سختی بر شما نازل می‌شد و دشمنان شما را ریشه کن می‌کردند.

علمای شیخیه معتقدند اخبار به این معنی متواتر است و از این روایات برداشت می‌شود که خداوند در هیچ زمانی ملک خود را بدون حجت باقی نمی‌گذارد و آن حجت مأمور به حفظ دین و آثار آل محمد علیهم السلام و دفع شبهات مشبهین و ابطال کذب مفتترین می‌باشد و بدون وجود چنین شخصی، دین از میان می‌رود و خدا عبادت کرده نمی‌شود و مقصود از خلقت حاصل نمی‌شود. پس خداوند به نص آیات و روایات، خود متکفل این امر عظیم است و آثار و احادیث آل محمد علیهم السلام را برای استفاده امروز ما و همه زمان‌ها حفظ می‌فرماید (Ebrahimi).

۳. عقل

علمای شیخیه دلیل عقل را به عنوان دلیلی مستقل قبول ندارند و به جای آن از اصطلاح «ادله عقلیه مستنیره به انوار نقلیه» استفاده میکنند، یعنی ادله عقلیه را در سایه هدایت نور ولایت و کلام معصومین علیهم السلام قبول دارند و بر اساس آیه مبارکه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ: (ای رسول ما خلق را) با حکمت و موعظه نیکو به راه خدایت دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن (وظیفه تو بیش از این نیست) که البته خدای تو (عاقبت حال) کسانی را که از راه او گمراه شده و آنان را که هدایت یافته‌اند بهتر می‌داند». (نحل: ۱۲۵) معمولاً در اثبات نظریاتشان مباحث عقلیه را در قالب سه محور ۱- حکمت ۲- موعظه حسنه و ۳- مجادله بالتی هی احسن مطرح می‌کنند. ایشان در اثبات نظریه تسدید امام علیه السلام هم در قالب این سه محور مباحث عقلیه را مطرح نموده اند که ما هم به همین ترتیب ولی به نحو مختصر این بحث را مطرح می‌کنیم.

الف) حکمت

به عقیده شیخیه مشعر دلیل حکمت، فؤاد است و مقصود از فؤاد همان قلب باطنی است که بالاترین مشاعر است و فقط در اولیاء و حکمای الهی بالفعل است و کارکرد آن معرفت و درک توحید الهی است و این تعبیر تقریباً شبیه تعبیر دل و قلبی است که عرفا آن را مطرح می‌کنند و فوق عقل می‌دانند و معتقدند که در قلب عارف جز عشق و محبت ذات احدیت چیزی نیست (Kermani, 1972).

علمای شیخیه بیان میدارند که دلیل حکمت از قبیل استحسان نیست؛ بلکه مبتنی بر آیات قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم السلام است. (کرمانی، ۱۳۳۷ق، ج ۱۶، ص ۴۸۴) در توضیح نظریه تسدید امام علیه السلام با دلیل حکمت چنین گویند که حق و باطل روشن و واضح است و هر یک را اهلی است. ما امر خویش را به خدای سبحان واگذار میکنیم و در معرفت حق به خدای متعال توکل میکنیم و این بالاترین و برترین انواع توکل است. حق را در هر موضعی میشناسیم و حق را در هر موضعی که واقع شده بود اخذ میکنیم؛ و هر امر ثابت و مستقری را که حق متعال آن را تأیید و تسدید نموده میگیریم. «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ ۖ قَدْرًا» (طلاق: ۳) حق متعال برای حق، ثبات و غلبه و هیمنه و نور را تقدیر فرمود و برای باطل انقطاع و نابودی و ضعف و اختلال را تقدیر

فرموده است؛ و هر کس به این دلیل حکمت اعتماد نکند چگونه در دنیا آرامش و سکون خواهد داشت. «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ: و هر که را خدا نور (علم و معرفت و ایمان) نبخشید هرگز (جان) روشنی نخواهد یافت». (نور: ۴۰) پس الله متعال برای حق نور قرار داد و بالتبع برای مومن نور قرار داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ: از هوشیاری مؤمن پروا کنید، که مؤمن با نور خدا نظر می کند» (الصفار، ۱۴۰۴ق، ص ۳۷۵) و آیه شریفه: «تُورَهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ: نور (ایمان و عبادت) آن‌ها در پیش رو و سمت راست ایشان می‌رود» مؤید این مطلب است. پس ما به تصدیق الهی حقیقت قول انبیاء و اوصیاء و آنچه از ایشان صادر شده است را می‌شناسیم و معتقدیم به اینکه الله متعال اجل از آن است که به واسطه خلقت شناخته شود بلکه خلق خدا به واسطه حق متعال به شناخت و معرفت دست می‌یابند. و این مطلب موجب بصیرت طالبان حق است. «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» (انعام: ۱۰۴). پس این مطلب همان تسدید خدای سبحان است و تقریر و تأیید اوست که به واسطه آن حقیقت بیانات انبیاء و اوصیاء الهی را می‌شناسیم (Kermani, 2015). علمای شیخیه به مسأله صادر اول و اول ما خلق الله بودن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توجه ویژه دارند و می‌گویند که آیات و روایات کثیره دال بر این مطلب است و اینکه آن حضرت عالم بما کان و ما یکون هستند و شاهد بر احوال خلایق به نص آیات قرآن کریم است. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب ۴۶-۴۵). رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شاهد و مبشر و نذیر و داعی الی الله و سراج منیر است. غیب و شهادت یا حضور و غیبت برای ایشان یکی است و این آیه شریفه فقط دلالت بر علم غیب داشتن ایشان ندارد بلکه مطلب بالاتر از این مورد است؛ چون غیب آن چیزی است که از شخص مخبر غایب است در حالی که در عالم هستی از ایشان چیزی غایب نیست و حق متعال این مقام را برای ایشان اراده فرموده و امضاء و تأیید و تسدید نموده است و ایشان قادر بر جمیع تصرفات است به تأیید الله تعالی و به مشیت او «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (تکویر: ۲۹) و آن حضرت مصداق اتم این حدیث قدسی است که حق متعال می‌فرماید: «یابن آدم اطعنی فیما امرتک أجعلک تقول لشیء کُنْ فیکون». آن حضرت مأمور احقاق حق و ابطال باطل است؛ چون ایشان سبب اول و اعظم در جمیع آنچه خدا خواسته است می‌باشند، پس آنچه را که خدا بخواهد در میان خلقتش محقق کند به واسطه ایشان محقق می‌کند. چون آن حضرت قائم مقام اوست در همه امور عالم و از آنجا که حق متعال را دیدگان خلایق نمی‌توانند ببینند و در خاطر هیچ خلقی نمی‌گنجد و شأن الله تعالی اجل از اقتران با هر کدام از مخلوقات است پس الله متعال حق را با کلماتش محقق می‌کند به نص آیه شریفه: «وَيَحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» (یونس: ۸۲) و آن حضرت بزرگترین کلمه الهی است و اوصیای آن حضرت هم عیناً چنین هستند؛ چون آن‌ها از نور و سرشت رسول الله «صلی الله علیه و آله و سلم» خلق شده اند و ایشان هم شاهدان بر احوال خلق هستند. همان گونه که حق متعال می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره: ۱۴۳)

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آمران حقیقی به معروف و ناهیان حقیقی از منکر هستند. همان گونه که حق متعال فرمود: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۱۰۴) و فرمود: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ. . .» (آل عمران: ۱۱۰) و معروف و منکر در این آیات شریفه، مطلق ذکر شده است و مراد از آن هر معروفی است و هر حقی معروف است و مراد هر منکری است و هر باطلی منکر است و احقاق هر حقی و ابطال هر باطلی به طور مطلق و کامل فقط در حد سعه و ظرفیت وجودی آن حضرات معصومین علیهم السلام است و لا غیر. «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ

مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم: ۶) جمیع تقریرات ایشان حجت است؛ چون آن حضرات محال مشیه الله هستند. «قال الكاظم عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَنْمَةِ (عليهم السلام) مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَهُ وَهُوَ قَوْلُهُ وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ:

امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: خداوند عزوجل، دل‌های امامان (علیهم السلام) را محلّ ورود اراده‌ی خویش قرار داده است؛ پس اگر خداوند، چیزی را بخواهد، آن‌ها نیز آن چیز را می‌خواهند، همان‌گونه که خداوند عزوجل می‌فرماید: وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (Qomi, 2025). هر حقی در دنیا به واسطه ایشان تصدیق می‌شود و هر شر و باطلی در دنیا به واسطه ایشان منع می‌شود (Kermani, 2016).

علمای شیخیه به قاعده لطف که بین مشهور علمای امامیه به این صورت رایج است که «وجود امام علیه‌السلام لطف است و تصرف او لطفی دیگر است و عدم تصرف امام علیه‌السلام بخاطر قصور ماست» ایراد وارد کرده و می‌گویند اولاً: رؤیت شخص متصرف شرط صحت تصرف نیست و گر نه در مورد حق متعال هم همین اشکال وارد است که با وجودی که همه متفق القول هستند که الله سبحانه متصرف در عالم کون است ولی قابل رؤیت نیست. تصرف امام علیه‌السلام لطف و لازم است و غیبت امام علیه‌السلام مانع تصرفات او نیست؛ چون ما امام علیه‌السلام را نمی‌بینیم ولی او ما را می‌بیند همان‌گونه که ما ملائکه و یا اجنه را نمی‌بینیم ولی آن‌ها ما را می‌بینند و ممکن است در عقل شخصی تصرف کنند؛ پس وقتی این موجودات می‌توانند چنین کنند امام علیه‌السلام به طریق اولی قادر به تصرف در زمان غیبت است (Kermani, 2015). ثانیاً اگر قوایل ما اقتضای تصرف حجت الهی را نداشته باشند اقتضای تصرف الله سبحانه را هم ندارند، پس باید قائل به این سخن، تصرف خدای متعال در عالم ملک را هم انکار کند؛ چون تصرف الله سبحانه در عالم کون، تصرف با ذات خودش نیست و تصرف الهی با اسباب است چون امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «: أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ: خدای متعال خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد» (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۱۸۳) و حضرات معصومین علیهم‌السلام سبب اعظم الهی در خلق و محل و جایگاه مشیت الهی و محل اراده حق متعال هستند، پس اگر الله سبحانه در عالم وجود تصرفی می‌کند آن تصرف به واسطه ایشان است و لا غیر، پس وقتی تصرف الهی به واسطه وجود ایشان است بنابراین مانعی برای تصرف ایشان نیست، پس محض عدم رؤیت امام علیه‌السلام توسط ما، دلالت بر عدم تصرف ایشان نمی‌کند و متصرف غنی به مقتضای ذات خود تصرف نمی‌کند بلکه به مقتضای قابلیت قوایل تصرف می‌کند و در زمان غیبت مانعی برای تصرف به مقتضای استعداد اهل این زمان نیست (Kermani, 1975).

ثالثاً اگر وجود امام علیه‌السلام لطف و تصرف ایشان لطفی دیگر است، جمع بین دو لطف بالضروره اکمل و ارجح است و ما می‌دانیم که الله تبارک و تعالی امر ارجح و اولی را ترک نمی‌کند و ائمه ما علیهم‌السلام هم امر ارجح و اولی را ترک نمی‌کنند به خلاف انبیای سابق که ترک امر اولی و ارجح داشتند ولی پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله و سلم» و ائمه ما علیهم‌السلام منزّه و مبری از ترک اولی هستند (Rashti, 2011b).

در نتیجه آن قابلیت که سبب شد حق متعال حضرات معصومین علیهم‌السلام را از عالم قدس به این دنیا نازل فرماید به عینه سبب هدایت ما به صراط مستقیم خواهد شد و وقتی ما جهاد و تلاش در راه رسیدن به حقیقت نماییم بر حق متعال است که هدایت را برای ما بفرستد به نص کریمه شریفه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت: ۶۹) (Kermani, 2016) و تسدید امام علیه‌السلام برای فرد مؤمنین جاری است و خذلان او برای هر فردی از منافقین ثابت است؛ چون تسدید ایشان لطف است و این لطف یا واجب است بر او یا مستحب است. اگر واجب باشد که امام علیه‌السلام به امر واجب عمل می‌نماید و خلل در اتیان آن وارد نمی‌کند و اگر مستحب

باشد هم امام علیه‌السلام خلل در اتیان آن وارد نمی‌سازند؛ چون امر راجح است و امر راجح را امام علیه‌السلام ترک نمی‌نمایند؛ زیرا امام علیه‌السلام هادی هر قومی است و هدایت منصب ایشان است و ایشان نعوذ بالله اهمال در این مأموریت الهی نمی‌کنند؛ و زمان غیبت هم زمان حیرت نیست بلکه امام علیه‌السلام هادی همه طالبان هدایت در زمان غیبت است (Rashti, 2011b).

محمدخان کرمانی (۱۲۶۳-۱۳۲۴ق) فرزند و جانشین حاج محمد کریم خان کرمانی هم مثل والدش رساله‌ای در مورد نظریه تسدید نوشته است و در مورد نظارت امام علیه‌السلام بر امور و احوال شیعیان می‌گوید: «مرجع و محل پناه شیعیان پس از غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، اخبار و روایات وارده از حضرات معصومین علیهم‌السلام است. حال آیا آن حضرت امر اخبار را مهمل گذارده و به حال خویش رها نموده اند؟! حاشا و کلا، چون ایشان نسبت به ما از پدران و مادران ما رؤوف تر و دلسوزتر هستند و الله تعالی امر شیعیان را به آن‌ها واگذار نموده است و ایشان امر شیعیان خویش را ضایع نمی‌گردانند. آیا می‌گویی که نعوذ بالله آن‌ها عاجز از حفظ رعیت خویش هستند یا اینکه قادر هستند اما نعوذ بالله حفظ امور رعیت خویش را رها کرده اند؟! آن‌ها چگونه در این امر نعوذ بالله خیانت می‌کنند در حالی که آن حضرات معصوم هستند؛ و چگونه حفظ نمی‌کنند در حالی که ایشان رعاء و حماة و حفظه و رواد هستند و ما همیشه در پیشگاه ایشان هستیم و ایشان ما را می‌بینند و اخبار ایشان جلوی چشمشان است. آن حضرات ما را و دین ما و دنیای ما را حفظ می‌کنند و اخبار در این باب و موضوع بیشمار است. اگر چه جسم امام علیه‌السلام از ما غائب است ولی علم و آداب ایشان در قلوب مؤمنین ثابت و پایرجاست؛ پس ایشان عامل به علم و آداب امام علیه‌السلام هستند؛ پس چگونه امام علیه‌السلام راضی به فساد اخبار و روایات و عدم صلاح آن‌ها می‌شود؟!» (Kermani, 1969).

ب) موعظه حسنه

شیخیه مشعر دلیل موعظه حسنه را عقل می‌دانند و معتقدند این مشعر هم مثل مشعر دلیل حکمت که فؤاد است در بسیاری از مردم بالفعل نیست و اکثرا تو ان درک جنس این ادله را ندارند. البته آن عقلی که اصولیین در بحث ادله اربعه و ادله اجتهادیه مطرح میکنند منظورشان این دو دلیل نیست بلکه آن عقل مطابق تعبیر مجادله بالتی هی احسن در آثار شیخیه است که در مورد آن توضیح خواهیم داد. شیخیه گویند عقل به معنای حقیقی مشعری است بسیار عظیم و شریف که فوق مجادلات نفسانی است و کارکرد آن درک معانی کلیه است و از عالم جبروت است که داخل در جزئیات نمی‌شود؛ و در عالم کلی اولین مخلوقی است که خداوند به مشیت خود خلق فرموده و در هر شخص جزئی آن را به صورت مشعری قرار داده که معانی کلیه را به وسیله آن می‌فهمد و آن عقل است که صاحب یقین می‌شود و دلیل موعظه حسنه برای اوست (Ebrahimi) و مقصود همان عقلی است که در حدیث شریف این‌گونه بیان شده است: «الکافی: بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْتُ لَهُ: مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ. قَالَ: قُلْتُ: فَأَلَذَى كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ: تِلْكَ النَّكْرَاءُ، تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ، وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ كَيْسَتْ بِالْعَقْلِ: شخصی می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام درباره عقل سؤال کردم؟ حضرت فرمود: عقل آن چیزی است که به وسیله آن خدای رحمان عبادت شود و بهشت به دست آید. راوی می‌گوید: گفتم: پس آنچه در معاویه بود چیست حضرت فرمود: آن نیرنگ است، آن شیطنت است. آن شبیه عقل است ولی عقل نیست» (Kulayni, 1984). بنابراین با عقل به این معنا حق متعال شناخته و پرستیده می‌شود و سعادت ابدی کسب می‌گردد.

در توضیح نظریه تسدید امام (ع) بر اساس دلیل موعظه حسنه علمای شیخیه قائل به این مطلب هستند که حق متعال در افعالش و در مقادیر امر و خلقتش کامل است و نعوذ بالله ناقص نیست؛ و با این توضیح می‌گویند آیا ترک اولی در خلقت الهی جایز است؟! آیا حق متعال امر

اولی و احسن و اکمل را ترک می‌کند؟! در حالی که حق متعال انبیاء و رسلش را بخاطر ترک اولی عقوبت نموده است و بر آن‌ها ایراد گرفته است چگونه خودش ترک اولی خواهد کرد؟! اگر ترک اولی برای انبیاء علیهم السلام موجب نقص در کمالات و حکمتشان است با وجود آنکه ایشان مالک نفع و ضرر و موت و حیات و نشور خویش نیستند؛ چگونه صدور ترک اولی از الله سبحانه با وجود علمش و حکمتش و قدرتش و کمالش جایز است؟! وقتی انسان عاقل اعتراف می‌کند که رب حکیم علیم قدیر آنچه خلاف امر اولی و اکمل است انجام نمی‌دهد پس به این مطلب هم باید اعتراف نماید که حق متعال هیچ وقت اراده نمی‌فرماید که مکلفین متزلزل و مضطرب و ظان باشند و ندانند که به حق عمل می‌کنند یا به خطا می‌روند یا اینکه اکمل و احسن و اولی این است که بر بصیرت بر امرشان و دارای هدایت از ریشان باشند و نفس آن‌ها دارای سکونت و آرامش و قلب آن‌ها مطمئن و دارای عرفان و بصیرت باشد. هیچ عاقلی در دنیا نمی‌گوید که امر احسن شق اول است. اختیار یقین برای نفس امری فطری است و نفس مشتاق یقین است و یقین را ترجیح می‌دهد و می‌داند که حیاتش به یقین است و تعب و اضطراب موجب هلاک نفس است؛ پس امر اولی و احسن برای خلق یقین و معرفت و بصیرت به امور است و از جانب الهی هم باید گفت که به واسطه یقین حجت بر پا می‌شود نه با شک و ظن «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ: حَجَّتْ بِالْغَةِ [و استدلال رسا و سودمند] از سوی خدا است» (انعام: ۱۴۹) و در این حجت الهی اکمال دین و اتمام نعمت و اظهار جلال و عظمت و قدرت الهی است؛ و این موارد اموری است که در شک اِبادا نیست؛ و در حکمت الهی واجب است که امر اکمل و احسن و اولی ترک نشود و نباید به حدس و گمان و تخمین در امور مکلفین اکتفا شود؛ پس محال است که از الله سبحانه چیزی در امر دین صادر شود که مرجوح باشد و این امر در نظر هر عاقلی قبیح است و هیچ عاقلی این برهان را که کاملاً واضح است رد نمی‌نماید (Kermani, 2015).

حاج محمد کریم خان کرمانی شبهه‌ای را در این زمینه مطرح می‌کند و خودش به این شبهه پاسخ می‌دهد. او می‌گوید اگر گفته شود که این امور را قبول داریم اما مسأله اختیار در این دنیا باعث شده است که کفار و معاندین بر علیه شرع مبین اقدام کنند و حق را ببوشانند و باطل را پیروی نمایند؛ پس راه هدایت پوشیده شده و یقین زائل گشته و ظن و تخمین باقی مانده است و ما از نور یقین محروم شدیم و وصول ما به آن متعذر شده است و ما مجبور به عمل به ظن شدیم چون راه دیگری نداشتیم؛ زیرا مضطر بودیم و مضطر عذر موجه دارد. «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (بقره: ۱۷۳) (Kermani, 2015) او در پاسخ به این شبهه می‌گوید که باطل مانند شجره خبیثه‌ای است که قرار ندارد ولی حق کلمه طیبه است که اصلش ثابت و فرعش در سماء است؛ همان گونه که الله سبحانه به کفار اختیار داده است؛ به ابرار هم اختیار عطا نموده است اما قوابل ابرار با نور خدای سبحان و مشیت قاهره او منور گشته است. خدای متعال دنیا را در دست ابلیس و سپاهیان‌ش رها نمی‌کند و اگر حق متعال مشیت خود را حسب میل کفار قرار می‌داد میل ایشان این بود که ابرار را فانی کنند ولی اولی در فعل الهی این است که مخلوقات را طوری خلق نماید که ابرار مغلوب شوند و حجت‌های الهی نابود شود و همان گونه که میدانیم شیطان با وجود شدت عداوتش مسلط بر مؤمنان حقیقی نیست «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ: یقیناً او بر کسانی که ایمان آورده‌اند و همواره بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد» (نحل: ۹۹) و حق متعال اجازه تعدی از حدود را بطوری که حکمت الهی و حجج و بینات او باطل شود، به کفار نمی‌دهد و خلقتش را در آنچه مورد سؤال الهی قرار خواهند گرفت قوی‌الاختیار قرار داده است تا آنکه از اختیار خود به طور کامل استفاده کنند و در آنچه بر آن‌ها از قضای الهی جاری می‌شود ضعیف‌الاختیار قرار داده است و افعال الهی بر نهج حکمت و صواب است و خلاقیت نمی‌تواند حکمت الهی را تغییر دهند و صنع محکم او را با اختیار خود متحول سازند. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ: و هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست

(که رأی خلافی اظهار نمایند)» (احزاب: ۳۶) و حق سبحانه از مکلفین در مورد تکالیفی که بر ایشان مقرر فرموده سؤال مینماید و بر آنچه قضای الهی بر آنها رفته سؤال نمی‌کند؛ پس در قضا و قدر الهی اختیاری برای خلق نیست و از جمله اموری که مشمول مقضیات الهی است که اگر نباشد خلقت مخلوقات عبث و بیهوده می‌گردد، وجود حجت در هر عصری است؛ حجتی که شاهد و مطلع از احوال خلق و حافظ شرع مبین از تحریف اهل باطل و آشکار کننده حق و یقین برای مکلفین بر طبق اراده الهی است؛ پس هنگامی که برای الله سبحانه در هر حال از احوال مخلوقات حکمی است که هیچ مانعی نمی‌تواند از ابلاغ آن حکم به مخلوقات ممانعت کند؛ در فرض غلبه کفار هم برای الله سبحانه حکمی است مطابق این احوالات جامعه و در این شرایط غالب بر جوامع انسانی؛ و حق متعال قادر است که حکم متناسب را به بندگانش با اسبابی ابلاغ نماید به طوری که شر اشرار و کید فجار نتواند مانع شود؛ و اگر مانعی هم در ظاهر امر وجود داشته باشد فی الواقع در باطن امر مانعی وجود ندارد؛ و اگر ابلیس لعین بتواند القای شبهه در قلوب اهل شرق و غرب عالم نماید و در صدور ایشان وسوسه ایجاد کند پس چگونه امام غالب قاهر نتواند حق را در قلوب مجاهدین راه خدا القاء و طالبین را هدایت نماید؟! و همانگونه که در تصرف شیطان دیده شدن توسط خلق شرط نیست؛ در تصرف امام علیه السلام هم رؤیت ایشان توسط خلایق شرط نمی‌باشد (Kermani, 2016).

ج) مجادله بالتی هی احسن

علمای شیخیه مشعر دلیل مجادله را همان اصطلاح عقل در لسان اصولیین می‌دانند. و به آن دلیل نفس هم می‌گویند و معتقدند آن عقلی که اصولیین در اصول فقه آن را دلیل چهارم از ادله اربعه یا ادله اجتهادیه می‌دانند همین دلیل مجادله است که گاهی به آن مجادله منطقی گویند و معتقدند که استدلال عقلی که اصولیین مطرح میکنند فی الواقع استدلالاتی جدلی نفسانی منطقی است و اصطلاح عقل به غلط به کار رفته است و منظور عقل حقیقی نیست و این عقل مصطلح فی الواقع همان هوش و شعور عادی است که هر کس دیوانه نباشد و فی الجمله فهم و شعوری داشته باشد می‌گویند عقل دارد و ادله عقلی به این معنای مصطلح، مصون از خطا و اشتباه نیست. به عقیده شیخیه عقل به این معنا شعوری است که مناط تکلیف است و در مقابل جنون به کار می‌رود که گفته می‌شود فلانی عاقل است و فلانی مجنون و آن از جمله مشاعر نفس است که به آن عاقله گفته می‌شود و درک کننده معانی جزئی است و این عقل صاحب دلیل مجادله بالتی هی احسن است (Ebrahimi).

علمای شیخیه در تبیین نظریه تسدید امام (ع) بر اساس دلیل مجادله بالتی هی احسن، قائل به این مطلب هستند که خدای سبحان انسان را مدنی بالطبع آفرید و انسانها ناچار از داشتن حاکم برای اصلاح امور اجتماعی خویش هستند و الله سبحانه انبیاء و رسل و اوصیای ایشان را به عنوان بهترین حاکمان برای هدایت خلق فرستاد و به همین دلیل حق متعال در هر عصری حجتی قرار داد که عالم به مفسد و مصالح و دعوت کننده به سوی او و حاکم بین خلق باشد و امر به طاعت از این حجج الهی نمود؛ و در این زمینه فرمود «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم؛ ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می‌باشند] اطاعت کنید». (نساء: ۵۹) و این علت نصب حجج الهی همیشه موجود است «ما تری فی خلّ قی الرّحّ من من تفتوت؛ تو در خلقت خداوند هیچ تفاوتی نمی‌بینی» (ملک: ۳) و ما اکنون هم به امام محتاج هستیم و از هر زمانی محتاج تر هستیم چون نبی و پیامبر ما مفقود و دشمنان دین الهی زیادتر شده اند و نیازی نیست که ما حجت الهی را رؤیت کنیم؛ چون حجت الهی شاهد بر ما و قادر و قاهر و مأمور از جانب خداوند متعال و معصوم و مطهر است و در تصرف کردن که لازمه ملک است؛ از کسی نمی‌ترسد و او غائب است و دست‌ها و چشم‌های دشمنان دین نمی‌توانند او را بیابند؛ و اما خوف به حال ما در اثر تصرف ایشان نیز به طور مطلق نیست؛ چون اگر ما را به سوی موافقت دشمنان بگرداند یعنی احکام ثانویه و تقیه و امثال آنها را به ما القاء کند که صلاح ما فعلاً و موقتا همین بوده و خوفی هم

در کار نیست؛ بلکه خوف فقط در حالی است که ما را به سوی مخالفت و مبارزه دشمنان وادارند و این باعث شود که دشمنان ما را نابود کنند که فعلاً چنین نیست و فعلاً زمان تقیه است و مقتضی تصرف امام علیه‌السلام در حال غیبت که همان جود و کرم الهی و امر اوست موجود و مانع آن هم که ترس بر خود و بر شیعیان خود باشد، مفقود است و مانعی اگر در کار باشد برای اجرای حکم اولی است اما حکم ثانوی مانعی ندارد و اکنون در حال اجراست؛ پس وجود و تصرف دائمی امام علیه‌السلام واجب می‌شود (Kermani, 2016). سید کاظم رشتی پیشوای دوم شیخیه در همین رابطه معتقد است که امام (ع) قدرت آن را دارد که شیعیان صادق مخلص را به علم و یقین برساند و از جهل و وهم و شک و ظن خارج سازد و وقتی که امام علیه‌السلام متمکن بر انجام این مهم است اگر این مهم را انجام ندهد نعوذ بالله گناهکار یا تارک اولی است در حالی که طبق اعتقاد مذهب امامیه، امام علیه‌السلام معصوم است و بر طبق مقتضای مصالح شیعیان، آنها را هدایت می‌فرماید؛ بنابراین آنچه برای فقیه بعد از کمال استفرغ و وسع حاصل می‌شود حکم الهی واقعی حقیقی است که اگر امام علیه‌السلام مشافهه هم بیان می‌فرمود بر قطع و یقین او چیزی اضافه نمی‌شد؛ مگر اینکه باید گفت این حکم لازم نیست حکم اولیه باشد بلکه می‌تواند به سبب تقیه و سایر اسباب، حکم ثانویه باشد و در رساندن حکم واقعی به کسانی که محتاج به این حکم هستند؛ حکم مشاهده و مشافهه و حکم قریب و بعید و حکم حاضر در مجلس امام علیه‌السلام و غائب از مجلس او یکی است (Rashti, 2011a). به عقیده سیدکاظم رشتی اختلاف احادیث اهل بیت علیهم السلام و اختلاف فقها از سنخ اختلاف مذموم در قرآن کریم نیست بلکه از مقوله احکام ثانویه مثل تقیه است که گاهی مصلحت امت بخاطر حفظ خود امت در اختلاف است (Rashti, 2011a). او اشکالی را به این صورت مطرح می‌کند که اگر گفته شود؛ مقلدین هم شامل تسدید امام علیه‌السلام هستند پس تقلید معنا ندارد؛ و در پاسخ می‌گوید: «هر کس قابل نظر خاص امام (ع) و تحمل عنایت او نیست و الا بعثت انبیاء و انتخاب اوصیاء صحیح نمی‌بود؛ چون درست است که نسبت الله تعالی با همه مخلوقات یکی است ولی «ابی الله ان یجری الامور الا بسباب: خداوند امتناع دارد که امور عالم را جاری کند مگر از طریق وسائط و اسبابی» (Kulayni, 1984) و هنگامی که شرایط قبول فراهم شد بعثت انبیاء را واجب ساخت و امام علیه‌السلام عارف به القای مصالح امت است و مجتهد عارف به طریق مجاهده است «وَأَلِّدِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: و آنان که در (راه) ما (به جان و مال) جهد و کوشش کردند محققاً آنها را به راه‌های (معرفت و لطف) خویش هدایت می‌کنیم» (عنکبوت: ۶۹) و خدای متعال فقیه مجاهد را به سبب و واسطه تسدید امام علیه‌السلام هدایت می‌کند؛ همانطور که خورشید بر همه می‌تابد ولی فقط شیشه نور او را خوب انعکاس می‌دهد و امام علیه‌السلام هم بر همه مردم عنایت می‌کند ولی علمای راستین هستند که مانند شیشه و بلور، نور امام علیه‌السلام را انعکاس می‌دهند» (Rashti, 2011b). بنا به گفته سید کاظم رشتی برخی ممکن است اشکال کنند که با این نظریه تسدید امام (ع) که شما به آن معتقد هستید فی الواقع قائل به نظریه تصویب و بطلان نظریه تخطئه شده اید؛ در حالی که باید گفت مصوبه گویند که هر حکمی که مجتهد دهد همان حکم واقعی است و الله تعالی حکمی واقعی از ابتدا جعل نموده است که این مذهب، فاسد و این رأی باطل است؛ بلکه الله متعال احکام واقعی در لوح محفوظ جعل نموده است ولی این احکام گاهی به ما نمی‌رسد و در این حالت به احکام ثانویه عمل می‌شود. درواقع دیدگاه سید کاظم رشتی در این مسأله مبتنی بر حکمت خاصی است که نزد علمای شیخیه رایج است که فوق تقسیم بندی‌های ظاهری از قبیل تصویب و تخطئه است و درواقع هر دو را ناقص دانسته است و خلاصه نظر او این است که در اصل، همه احکام اولیه واقعی در اعظم خزائن الهی یعنی قلب امام علیه‌السلام و در لوح محفوظ خداوند و مقام جف القلم وجود دارد؛ اما بعضی از احکام متعلق به مقامات بالاتر و در واقع مقام وحدت بیشتر بشر است که هنوز بشر به آن مقام نرسیده و هرچه به زمان رجعت معصومین علیهم السلام نزدیک‌تر شویم؛ ترقی بشر او را از سمت کثرت و همین اختلاطاتی که در اثر تحرک افلاک وجود دارد و اعراض

فراوانی که ما امروز گرفتار آن‌ها هستیم به سمت وحدت و خلوص بیشتر سوق می‌دهد؛ ولی حالا این وضعیت ابتلای فعلی بشر در دار اعراض یک حالت اصلی نیست بلکه یک حالت عارضی موقتی است و احکام خداوند نیز در واقع برای حال صحت و کمال بشر تنظیم شده‌اند که حالت بقاء و خلود اوست؛ اما چون خداوند می‌دانسته در این پایین‌ترین مقامات و دورترین اماکن از مبدأ، بشر دچار تغییر احوال و ابتلا به عرض و مرض موقتی می‌شود؛ پس انگار که موضوعات احکام حقیقی موقتا تغییر کرده و احکام موقت جایگزینی را می‌طلبد که همان احکام ثانویه یا نفس الامریه باشند که همان‌ها نیز از علم خداوند سرچشمه می‌گیرد و در صفحه پایین‌تر علم او درج شده‌اند و این طور نیست که طبق نظر مصوبه نظر و گمان مجتهد منجر به پیدا شدن حکم ثانوی برای خلق شده باشد و در اصل در نزد خدا حکم ثانویه وجود نداشته باشد؛ بلکه این هم از طرف خداوند است و کسی هم که می‌گوید حکم ثانوی که نظر فقیه بر آن قرار گرفته ممکن است کاملاً خطا و خلاف واقع باشد به طوری که اگر امام علیه السلام امروز آن را ببینند آن را غلط بدانند و فقط از باب اکل میته اجازه عمل به آن را داده‌اند؛ خطا گفته است چون خدای متعال اجل از این است که مردم را به آراء خودشان واگذارد که بتوانند در احکام عملیه که بسیار مهم هستند هرچه دلشان خواست بگویند و حکم وضع کنند بعد هم خداوند متعال، ناچار آن احکام مبتنی بر آراء و ظنون را تأیید نماید و این با سلطنت خداوند و انحصار حکم در دست خداوند تضاد کامل دارد؛ بلکه آن احکام ثانویه نیز همگی از علم خداوند و تأیید و صلاحدید امام علیه السلام عبور کرده‌اند و در واقع حکم ثانوی واقعی و مناسب وقت خود هستند (Rashti, 2011b). با این توضیحات سید کاظم رشتی مشخص شد که تعریف شیخیه از احکام اولیه و ثانویه و نفس الامریه اختلاف زیادی با تعریف مشهور علمای امامیه از این مفاهیم دارد.

در خاتمه دلیل مجادله باید گفت که به عقیده شیخیه حکم الله تابع ظن مجتهد نیست و مؤدای ظن مجتهد حکم الهی نمی‌باشد و تسدید امام علیه السلام نافی اختیار مجتهدین و مکلفین نیست؛ چون بیان و تبیین راه حق بر عهده الله و خلفای الهی است؛ ولی اختیار با مجتهدین است که بعد از تبیین الهی به راه صواب روند یا به خطا حکم کنند. هر گاه فقیه به قدر وسعش جهاد مخلصانه نمود؛ امام علیه السلام او را رها نمی‌کند و هدایت او با امام علیه السلام است؛ ولی اگر فقیه مجاهده مخلصانه نکند در راه غلط و مسیر اشتباه می‌افتد و اگر مجاهده کرد و به حکمی رسید و بعد از مدتی طبیعت و مقتضای صدور حکم اولی تغییر کرد و به حکم دیگری رسید؛ هر دو حکم صحیح است و حکم اولی غلط نیست؛ چون صلاح مسأله بر طبق نظر امام علیه السلام چنین بوده است؛ و عدم جهاد خالصانه در صدور حکم اولی منتج به نتیجه غلط به علت عدم مجانست فقیه با امام علیه السلام می‌شود؛ چون این فقیه به علت عدم جهاد و عدم خلوص، نفس قدسیه ندارد و استفراغ وسع نداشته چون تلاش کافی نکرده است و معاریض کلام معصومین علیهم السلام ولحن قول ایشان را نمی‌شناسد؛ زیرا اگر فقیه جهاد صادقانه نماید خطا و غلط نخواهد داشت و القائاتش صحیح است؛ چون قائل شدن به جواز خطای فقیه مجاهد مخلص فی الواقع نعوذ بالله جواز اغراء به باطل و تقصیر در تبلیغ امام علیه السلام است و این امر محال است؛ و گر چه فقهای راستین در هنگام تلاش در فهم احکام ب-النسبه به خودشان معصوم نیستند ولی آنچه به آن‌ها تلقین می‌شود صحیح است و ابدا خطا در آن راه ندارد؛ چون امام علیه السلام مثل خورشید است و فقهای راستین مخلص و مجاهد مثل آینه هستند و اگر آینه کاملاً صاف و شفاف باشد به طور کامل و جامع صفات خورشید را نمایش می‌دهد و قلب فقیه مخلص صادق مجاهد چنین است ولی قلب فقیه غیرمخلص مجاهد چنین نیست (Kermani, 2015).

کیفیت اجتهاد بر طبق نظریه تسدید امام(ع)

علمای شیخیه که قائل به نظریه تسدید امام (ع) هستند؛ در باب اجتهاد و استنباط احکام شرعی بر طبق مبانی متکی به این نظریه، مبانی استنباط احکام شرعی را تبیین و تشریح کرده‌اند. حاج محمد خان کرمانی معتقد است کسی که می‌خواهد فقیه شود ابتدا بایستی مطابق دستور معصومین

علیهم‌السلام زبان عربی را بیاموزد و بعد بایستی در اثر کثرت انس و مراجعه به اخبار آل محمد علیهم‌السلام عارف به لحن کلام ایشان شود و تا می‌تواند اخبار و احادیث را حفظ نماید؛ چون در حدیث است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: « مَنْ حَفِظَ عَنَّا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِنْ أَحَادِيثِنَا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا عَالِمًا وَ لَمْ يَعْدَبْهُ » هر کس چهل حدیث از احادیث ما را درباره حلال و حرام حفظ کند، خداوند او را در روز قیامت فقیه و عالم برانگیزد و عذابش نکند» (Saduq, 2003, 2016) و بعد از طی این مراحل، بنا به دستور خود معصومین علیهم‌السلام در احادیث معتبر، برای فتوا دادن باید ابتدا به اخبار و احادیث معصومین علیهم‌السلام مراجعه کند و هر حدیثی را که راویان آن حدیث افراد ثقه و صادق بودند و برای آن حدیث معارضی نبود؛ بر او واجب است که بر طبق آن حدیث عمل نماید و فتوا دهد و اگر با آن حدیث معارضی باشد پس اینجا جایگاه توقف است. به عقیده حاج محمد خان کرمانی برای تصحیح اخبار در مقام تعارض، اخبار زیادی نقل شده است که برخی از آن‌ها دلالت بر عرضه کردن حدیث بر کتاب الله و برخی دلالت بر عرضه بر سنت دارد و برخی بر مخالفت با عامه و برخی بر اخذ به روایات اسهل و... دلالت دارد (Kermani; Kermani). او در انتهای نظریه خود می‌گوید: «ولی آنچه بر اساس اخبار و عقل صحیح و سلیم و عمل ائمه اطهار علیهم‌السلام در مقام تفقه ایشان بر من ظاهر شده این است که در علاج تعارضات اخبار در فقه، راه حل قطعی و نهایی، گرفتن و اخذ به هر کدام از طرفین تعارض با توجه به احادیث رشاد و سعه می‌باشد و سایر قواعدی که برای تراجم وجود دارد ذیل این مطلب قرار می‌گیرد و این روش بر سایر روش‌های تعادل و تراجم غلبه دارد» (Kermani; Kermani). فقهای شیخیه وظیفه فقیه را شناخت راوی حدیث از نظر وثاقت می‌دانند؛ و در این زمینه معتقدند که هدایت جریان تبلیغ احکام تا آخرین نفری که برای ما شیعیان روایت می‌کند به عهده امام علیه‌السلام است؛ فقط تکلیفی که به ما فرموده اند این است که آن آخرین نفر راوی حدیث را به وثاقت بشناسیم و به او رجوع کنیم و هر چه روایت کرد بپذیریم و شک در آن نکنیم؛ چنانکه حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در توفیق شریف خود فرمودند: لا عُدْرَ لَّا أَحَدٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي التَّشْكِيكِ فِيمَا يُؤَدِّيهِ عَنَّا ثِقَاتُنَا: در تشکیک نسبت به روایاتی که مؤتقان از ما برای شما نقل می‌کنند، احدی از شیعیان ما عذری ندارند» (Tusi, 2004) ولی کاربرد علم رجال را لازم و ضروری نمی‌دانند و معتقدند اگر علم رجال از علوم لازمه بود می‌بایست ائمه اطهار علیهم‌السلام در احادیث خود امر به آن فرمایند و تحصیل علم به احوال رجال سند حدیث را تکلیف مالا یطاق و محال می‌دانند و می‌گویند چگونه می‌شود به حال اشخاصی که هزار سال پیش از ما می‌زیسته اند علم پیدا کنیم یا به ظنون رجال نویسان گذشته، سکون قلب پیدا کنیم و اگر لازم نیست سکون قلب پیدا کنیم که بی مراجعه به علم رجال هم این عدم سکون و اضطراب وجود دارد و معتقدند که از رجوع به علم رجال به اقرار خود رجوع کنندگان بیش از ظنی به حال روات حاصل نمی‌شود (Ebrahimi, 1973). علمای شیخیه راه تصحیح اخبار را علم رجال نمی‌دانند و تکلیف فقیه را در تصحیح اخبار، اخذ روایات از شخص ثقه و عمل به قرائن موجود در خود اخبار و عرضه بر کتاب و سنت می‌دانند که عملاً از صدر اسلام تا کنون مدار بر آن بوده و هست و همین‌طور اعتماد به تقریر و تأیید امام علیه‌السلام هم در این رابطه مهم است؛ چرا که اگر حدیثی باطل بود آن را تقریر و تسدید نمی‌فرمودند؛ و از این طریق یقین شرعی به صحت اخبار برای فقیه حاصل می‌شود؛ زیرا بنای مذهب شیعه بر لزوم وجود امام معصوم در همه ازمه است که مأمور به حفظ دین خدا از انتحال مبطلین و تأویل جاهلین و تحریف غالین است (Ebrahimi, 1973). بنابراین فقهای شیخیه دلیل تسدید را به عنوان وسیله اعظم و چراغ راه تصحیح اخبار مطرح می‌نمایند.

فقهای شیخیه با اتکا به حدیث شریف «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ: اَمَا در رویدادهای زمانه به راویان حدیث ما رجوع کنید. آنان، حجت من بر شمایند و من، حجت خدا بر آنانم» و با تکیه به دلیل تسدید امام عصر

علیه‌السلام بر این باور هستند که همه اخبار رسیده از طرق ثقات در صورتی که با کتاب و سنت تعارضی نداشته باشد صحیح می‌باشد و به آن‌ها باید عمل شود و پایه اعتقادات خود را بر اساس آن‌ها بنا می‌کنند؛ چه خبر واحد باشد و چه متواتر و در مورد لزوم محفوف بودن خبر به قرائن و شواهد نیز همان رسیدن از ثقه را یک قرینه بزرگ و کافی می‌دانند؛ چنانکه عقیده اخباریین نیز در این مورد به همین گونه است (Ebrahimi).

نقد و بررسی

همان طور که در ابتدای این پژوهش مطرح کردیم؛ مکتب شیخیه از ابتدای پیدایش تا کنون در بین مشهور علمای امامیه کثر الله امثالهم به عنوان مکتبی مطرح بوده است که دارای اشکالات عقیدتی و کلامی است و مشهور علماء و فقهای امامیه به مبانی عقیدتی و کلامی شیخیه مخصوصاً در بحث کیفیت تأویل و تبیین مسأله معاد جسمانی و معراج پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم و نحوه تقسیم بندی اصول دین و بحث رکن رابع و ناطق واحد اشکال دارند و در این زمینه‌ها کتب و مقالات و رساله‌های متعدد نگارش یافته است ولی در زمینه مبانی فقهی و اصولی مکتب شیخیه و به ویژه در مورد نظریه تسدید امام علیه‌السلام هیچ کار پژوهشی در قالب کتاب یا مقاله یا پایان نامه و رساله انجام نشده است و این پژوهش در نوع خود بدیع و جدید می‌باشد و از همین روی بر خلاف نقدهای متعددی که در حوزه نظریات خاص کلامی و اعتقادی مکتب شیخیه وجود دارد؛ امکان دسترسی به انتقادات علماء و فقهای امامیه و پژوهشگران حوزه مسائل فقهی و اصولی در مورد نظریات خاص فقهی و اصولی علمای شیخیه وجود ندارد و از این نقطه نظر، نقل قول مستقیم یا غیرمستقیم در نقد نظریه تسدید امام علیه‌السلام از فقها و اصولیون امامیه و ارجاع به منابع علمی در نقد این مطلب و بررسی انتقادات علمای امامیه در مورد این نظریه ممکن نیست. اکثر محققین و پژوهشگران و اصولیین، علمای شیخیه را اخباری مسلک میدانند که این نظریه مقبول بزرگان شیخیه نیست. بزرگان شیخیه در این زمینه معتقدند که مکتب شیخیه به معنای مصطلح نه اصولی است و نه اخباری، اما هم به اصول حقه در فقه پای بند هستند و هم اخبار را مبنای اصلی کار خود قرار می‌دهند. در مورد حرمت عمل به ظن باید گفت علمای اصولی مسلک امامیه هم در کتب اصولی خویش قائل به حرمت عمل به ظن هستند و ادله‌ای را که فقهای شیخیه از آیات قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم‌السلام بیان کردند؛ اصولیین هم دقیقاً همان آیات و روایات را ذکر و به تبیین آن‌ها پرداخته‌اند (Fazel Lankarani, 1996). ولی ظن خاص را که ظنی است که دلیل قطعی بر حجیت آن از راه عقل یا نقل اقامه شده باشد یا به عبارت دیگر ظن حاصل از امارات معتبر را حجت می‌دانند؛ و حجیت و اعتبار ظن خاص را به سبب جعل شارع می‌دانند و آن را قائم مقام قطع و در حکم آن تلقی می‌کنند مانند ظن حاصل از خبر واحد عادل یا ثقه (Naini, 1990). مشهور اصولیین به بسته بودن باب علم اعتقاد دارند؛ و به دو گروه تقسیم می‌شوند گروهی هم باب علم و هم باب علمی (ظن خاص) را بسته می‌دانند که به آن انسداد حقیقی گویند و گروهی دیگر که بیشتر اصولیین متأخر هستند باب علم را بسته ولی باب علمی را باز می‌دانند که به آن افتتاح حکمی گویند. برخی از اصولیین باب علم به احکام شرعی را در زمان غیبت کاملاً مسدود می‌دانند ولی بیشتر آنان این باب را نسبت به بیشتر احکام مسدود و نسبت به تعداد کمی از آن‌ها مفتوح می‌دانند (Ansari, 1988). به عقیده برخی از اصولیین مانند مرحوم میرزای قمی و اصحاب او، ظن مطلق که مقابل ظن خاص است و عبارت است از ظنی که دلیل خاص و قطعی از عقل یا نقل بر حجیت آن اقامه نشده است؛ در موارد عدم دسترسی به امام معصوم علیه‌السلام و انسداد باب علم و علمی در صورتی حجت است که از ظنون باطل نباشد یعنی مانند ظن حاصل از قیاس نباشد که از تمسک به آن نهی شده است (Khoei, 1992).

با توجه به توضیحات مذکور به نظر می‌رسد علمای شیخیه که قائل به لزوم تحصیل علم شرعی هستند و بر حرمت عمل به ظن تأکید فراوان دارند؛ همان مطلبی را قائل‌اند که اصولیین امامیه قائلند و فقط اختلاف نظر در به کار بردن الفاظ متفاوت است زیرا علمای اصولی مسلک امامیه در این مبحث از اصطلاح قطع تعبدی استفاده می‌کنند. قطع تعبدی مقابل قطع وجدانی است. قطع وجدانی یا قطع تکوینی و حقیقی قطعی است که در آن، علم به معلوم وجود داشته و هیچ‌گونه جهلی در آن راه ندارد. مراد از قطع در علم منطق و فلسفه این نوع قطع است که به آن علم حقیقی یا علم عقلی یا علم وجدانی هم گویند (Sadri, 1996).

به قطع حاصل از ظن اطمینانی معتبر یا ظن قریب به یقین یا ظن متأخم به علم، قطع تعبدی گفته می‌شود که فی الواقع قطع نیست و تعبداً به آن قطع گویند مانند قطع حاصل از امارات معتبره شرعی و قانونی مانند اماره ید، اماره فراش، سوق مسلم، بینه شرعی و... به بیانی دیگر در قطع تعبدی مانند قطع عرفی که همان علم عادی است، احتمال خلاف وجود دارد اما شارع مقدس به این احتمال خلاف اعتنا نکرده و آن را تعبداً قطع به حساب آورده است و احکام قطع را بر آن مترتب ساخته است؛ بنابراین حجیت آن ذاتی نیست بلکه عرضی و ناشی از جعل شارع است. قطع تعبدی همان علم شرعی است که این اصطلاح را هم اصولیین زیاد به کار می‌برند و علمای شیخیه هم در این مبحث این اصطلاح را زیاد به کار برده‌اند. بنابراین مشهور علمای امامیه هم در مقام عمل به ظن مطلق عمل نمی‌کنند و به ظن خاص عمل می‌کنند که حاصل آن قطع تعبدی یا علم شرعی است و علمای شیخیه هم در مقام عمل به جای به کاربردن لفظ ظن خاص یا ظن اطمینانی معتبر از اصطلاح علم شرعی استفاده می‌کنند. سیدکاظم رشتی در این مورد کلامی دارد که مؤید نظر ماست. او می‌گوید: «اگر برای مجتهدین دلیل، منحصر به آنچه که یافته‌اند شود؛ هنگامی که ایشان سالکین طریق حق باشند و به سمت استحسانات عقلی و استنباطات ظنی غیرمأخوذ از اهل بیت علیهم السلام نروند؛ این مطلب تقریر معصوم علیه السلام است بر حکمی که به آن رسیده‌اند؛ و در تقریر امام علیه‌السلام مشاهده تقریر کننده لازم نیست؛ پس هنگامی که تقریر حاصل شد علم حاصل می‌شود؛ پس علم این دسته از علماء بر حق است و فعل آن‌ها صواب است هر چند که خودشان حقیقت این معنا را متوجه نشوند و چنین حکم کنند که آنچه را درک کرده‌اند اسمش ظن است و برای خودشان مقدمه‌ای بیاورند و بگویند حاصل این مطلب آنچه است که من بر طبق ظن خود به آن رسیده‌ام و آنچه من بر طبق ظن خویش به آن رسیده‌ام همان حکم الله در حق من و مقلدینم است؛ در حالی که نمی‌دانند این مطلب حکم الله ثانوی واقعی است» (Rashti, 2011b). ملاحظه می‌کنید که بر طبق این نظر سید کاظم رشتی، مجتهدین به جای کلمه علم شرعی واژه ظن معتبر را به کار می‌برند که حقیقت مطلب یکی است ولی او با کاربرد واژه ظن مخالف است.

فقه‌های اصولی مسلک امامیه هم مثل علمای شیخیه مقرر به فضائل عالیه حضرات معصومین علیهم السلام هستند و معتقدند که آن حضرات مظهر اسماء و صفات کلیه الهیه و صاحب ولایت تکوینی و تشریحی هستند؛ و بالتبع قدرت تصرف در ملک و ملکوت را دارند و امام عصر علیه‌السلام حاضر و ناظر بر اعمال خلائق هستند و مؤید و مسدد علمای راستین شیعه می‌باشند. مرحوم امام خمینی (ره) که از مراجع تقلید و بزرگان علمای اصولی معاصر بودند در کتاب البیع که اثر فقهی ایشان است در مورد ولایت تکوینی پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌فرماید: «خلافت الهی تکوینی مختص به خالص ترین اولیای الهی مانند انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین علیهم السلام است» (Khomeini, 2000a) و در اثر دیگر خویش در این مورد می‌فرماید: «برای امام مقاماتی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه علیهم السلام از آن یاد شده است؛ خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضعند. از ضروریات مذهب ما است که کسی به مقامات معنوی ائمه نمی‌رسد حتی ملک مقرب و نبی مرسل. اصولاً رسول

اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم، انواری در ظل عرش بوده اند و در انعقاد نطفه و طینت از بقیه مردم امتیاز داشته اند و مقاماتی دارند إلی ما شاء الله چنان که در روایت معراج، جبرئیل عرض می‌کند: «لو دنوت انملهُ لأحترقت» (Khomeini, 2000b) و در مورد مقام واسط فیض بودن حضرت رسول اعظم «صلی الله علیه و آله و سلم» می‌فرماید: «تمام دائره وجود از عوالم غیب و شهود - تکوینا و تشریعا، وجودا و هدایتا ریزه خوار نعمت آن سرور هستند و آن بزرگوار واسط فیض و ربط بین حق و خلق است و اگر مقام روحانیت و ولایت مطلقه او نبود احدی از موجودات لایق استفاده از مقام احدی نبود و فیض حق به موجودی از موجودات عبور نمی‌کرد و نور هدایت در هیچ یک از عوالم ظاهر و باطن نمی‌تابید» (Khomeini, 1999). مرحوم آیه الله محمدحسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی که از مراجع تقلید و اصولیون مشهور بود درباره فضائل معنوی اهل بیت علیهم السلام می‌فرماید: «معنای حقیقی ولایت همان در اختیار داشتن زمام همه اشیاء و موجودات توسط شخص ولی امر است که پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام دارای این ولایت معنوی و سلطه باطنی بر تمام امور تکوینی و تشریحیه هستند و همان گونه که آن حضرات مجاری فیوضات تکوینی هستند؛ منشاء فیوضات تشریحیه نیز می‌باشند. ایشان وسائط تکوین و تشریح هستند و در وصف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که: (الموض إلیه دین الله: کسی که دین خدا به او واگذار شده است)» (Ghoravi Isfahani, 2008) و مرحوم علامه آیه الله سید محمد حسین حسینی طهرانی که از اصولیین و علمای معاصر امامیه است در مورد ولایت تکوینی پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله و سلم» می‌فرماید: «ولایت تکوینی معنایش آن است که رسول الله حقا واسطه و حجاب بین بنده و خداوند قرار دارند و تمام فیوضات از جانب پروردگار نسبت به بندگان از حیات و علم و قدرت و سایر جهات توسط ایشان که آئینه و مرآت حقند و در مقام ولایت و بدون واسطگی قرار دارند؛ افاضه می‌شود» (Hosseini, 1989). بنابراین اگر چه نظریه تسدید امام علیه‌السلام را علمای شیخیه مطرح کرده اند و در مورد آن کتب و رساله‌های مختلف تدوین کرده اند ولی حقیقت معنا و مفهوم آن را فقهای راستین شیعه همیشه قبول داشته و دارند. حاج محمد خان کرمانی علاوه بر کتاب عین الیقین کتاب دیگری در نظریه تسدید امام علیه‌السلام دارد به نام «البرهان القاطع فی التسدید» که چاپ نشده است. تاریخ اتمام تألیف این کتاب دوم رجب سال ۱۲۸۶ هجری قمری است. او در این کتاب بعد از تبیین نظریه تسدید امام علیه‌السلام در سه فصل پایانی کتاب در مورد تسدید امر شیخ احمد احسایی و تسدید امر سید کاظم رشتی و تسدید امر والدش حاج محمد کریم خان کرمانی بحث می‌کند و معتقد است که شیخ احمد احسایی با وجود آنکه علوم ظاهری شرعی را نزد اساتید فن نیاموخته است و جز مختصری علم نحو، در محضر اساتید علوم اسلامی علم آموزی نکرده است؛ ولی عالمی کامل و جامع و مؤید و مسدد از طرف امام عصر علیه‌السلام بوده است و علم شیخ احمد احسایی ناشی از افاضه و موهبت حضرات معصومین علیهم السلام بوده است و علوم موهبتی و لدنی شیخ احمد احسایی را به نحو کامل فقط سید کاظم رشتی فهمیده است و بعد از ایشان هم حاج محمد کریم خان کرمانی وارث علم استادش سید کاظم رشتی شده است و همه آنها به سبب تسدید امام علیه‌السلام عالمی کامل و جامع شده‌اند (Kermani; Kermani).

پر واضح است که مشهور علمای امامیه اولاً ادعای علم موهبتی مشایخ شیخیه و مخصوصاً شیخ احمد احسایی را آن گونه که حاج محمد خان کرمانی در این کتاب می‌گوید نمی‌پذیرند.

ثانیا مشهور فقها اعتقاد دارند که همه علمای امامیه هنگامی که بر طبق موازین صحیح در طریق فقاہت و اجتهاد گام بردارند و دارای ورع و تقوی و ملکه عدالت باشند حتماً مؤید من عندالله هستند و مورد تسدید و تأیید امام عصر سلام الله علیه قرار خواهند گرفت؛ همان گونه که در توفیق شریف حضرت حجت (عج) به شیخ مفید که قبلاً آن را ذکر کردیم این معنا بیان شده است. در کتب روایی شیعه حدود ۱۰۰ توفیق از

حضرت حجت (عج) در موضوعات مختلف روایت شده است مثلاً در کتاب الغیبه تألیف شیخ طوسی و کمال‌الدین اثر شیخ صدوق و احتجاج طبرسی و بحارالانوار علامه مجلسی و آثار دیگر علمای امامیه توقیعات حضرت حجت سلام الله علیه در بخش‌های جداگانه‌ای جمع آوری گردیده است که بعضی از آن‌ها خطاب به سفرا و نواب خاص است، برخی خطاب به علما و فقهای شیعه، برخی دیگر در پاسخ به سؤالات است و در برخی به تکذیب و لعن و نفرین کسانی پرداخته شده که به دروغ، ادعای باییت و سفارت از طرف آن حضرت داشته‌اند (Salehi, 2010). بنابراین با توجه به این توقیعات شریف که برخی مربوط به دوران غیبت صغری و برخی مربوط به دوران غیبت کبری است باید گفت امام عصر سلام الله علیه همیشه در طول تاریخ مراقب و ناظر بر احوالات و اعمال علماء و مؤید و مسدد علمای راستین امامیه بوده و هستند.

ثالثاً از آنجایی که مشهور علمای امامیه در عقاید کلامی به علمای شیخیه اشکالات مختلفی وارد می‌کنند؛ بنابراین آن‌ها را صحیح العقیده نمی‌دانند و بالتبع به دلیل این مسأله علمای شیخیه را مورد تأیید و تسدید امام عصر علیه‌السلام نمی‌دانند؛ چون آن حضرت علمایی را تأیید و تسدید می‌فرمایند که صحیح العقیده و صحیح العمل باشند؛ بنابراین شرط تسدید و تأیید از جانب حضرت حجت سلام الله علیه داشتن عقایدی صحیح مطابق با اصول اعتقادات شیعه امامیه و درستکار بودن و داشتن ملکه تقوی و ورع است.

نتیجه‌گیری

نظریه تسدید امام علیه‌السلام که اولین بار به صورت منسجم و با این عنوان خاص توسط علمای شیخیه مطرح گردید فی الواقع تلاشی بود از طرف آنان برای اثبات این معنا که در مسیر فقاقت و تعیین تکلیف برای مکلفین در مقام عمل به تکلیف شرعی، امام عصر علیه‌السلام که مظهر اسماء و صفات کلیه الهیه و صاحب ولایت تکوینی و تشریحی است؛ همیشه علمای شیخیه را تأیید و تسدید نموده اند. این مطلب همانطور که در بخش سابق بیان شد در کتاب «البرهان القاطع فی التسدید» تألیف حاج محمد خان کرمانی به طور مفصل تبیین شده است و بنا بر نظر شیخیه، در اثر تسدید امام علیه‌السلام علم و یقین شرعی برای فقیه قابل حصول است؛ چون آن‌ها معتقدند اگر فقیه روایات و اخبار را از راه ثقه همانطور که خود معصومین علیهم‌السلام در اخبار مربوطه فرموده‌اند؛ بگیرد و معنای حدیث را بر کتاب و سنت عرضه کند و مفاد آن حدیث ضدیت و تعارضی با آیات و روایات نداشته باشد؛ با اعتماد بر خود وجود مقدس امام علیه‌السلام و علم به اینکه امام علیه‌السلام شاهد و حاضر و ناظر بر کار اوست و قدرت و وظیفه تصرف و اصلاح ملک را هم دارند و نعوذ بالله اغراء به باطل هم نمی‌کنند و وقتی حدیث را به این شکل و با این توصیفات به فقیه رسانیده اند؛ او می‌فهمد این خبر مورد تأیید ایشان است و از این طریق به صحت این خبر یقین قطعی می‌کند و ساکن القلب و بارد الفؤاد به آن عمل می‌کند؛ که این مطلب همان یقین شرعی است ولی همانطور که در فصل نقد و بررسی هم بیان شد امام علیه‌السلام همیشه مؤید و مسدد همه علماء و فقهای راستین شیعه امامیه بوده و هستند و اختلاف نظر فقهای شیخیه با مشهور علمای امامیه در مسأله لزوم حصول علم شرعی و عدم حجیت ظن هم به نظر می‌آید که اختلاف نظر عمیقی نیست و اختلاف در به کارگیری اصطلاحات متفاوت است و البته از نظر مشهور علمای امامیه، فقهای شیخیه دارای اشکالات عقیدتی در مسائل مختلف کلامی هستند و این ادعا که آنان مخصوصاً شیخ احمد احسائی صاحب علوم موهبتی و لدنی خاصی که نتیجه افاضه معصومین علیهم‌السلام است، هستند؛ هم مقبول علمای امامیه نیست و بالتبع به دلیل این اشکالات مسدد و مؤید بودن علمای شیخیه از ناحیه امام عصر علیه‌السلام مورد پذیرش علمای امامیه نخواهد بود.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The Sheikhieh Karim Khanieh school represents a distinctive intellectual tradition within contemporary Shi'a thought, deeply rooted in the teachings of Sheikh Ahmad Ahsaei and his successors, such as Seyyed Kazem Rashti and Mohammad Karim Khan Kermani. This article delves into the theological and jurisprudential dimensions of the theory of Tasdeed (affirmation) by the Imam (PBUH), a concept unique to Sheikhieh scholarship. Employing a descriptive-analytical methodology, the research examines this theory's foundational premises, its evolution, and its implications for Islamic jurisprudence and theology, particularly concerning the concepts of divine authority and the legitimacy of religious rulings.

The Sheikhieh school, founded by Sheikh Ahmad Ahsaei (Ebrahimi, 1971), diverged from mainstream Imamiyyah jurisprudence through its distinct theological interpretations. Ahsaei claimed that much of his knowledge was derived through divine inspiration and spiritual visions (Ebrahimi). This divergence became particularly pronounced under Seyyed Kazem Rashti and Mohammad Karim Khan Kermani, who expanded on Ahsaei's philosophical and jurisprudential ideas. Among these was the theory of Tasdeed, which asserts that the Imam (PBUH), as the possessor of Wilayah Takwiniyah and Wilayah Tashri'iyah, ensures the authenticity of transmitted religious knowledge and guides jurists toward certainty (Ilm Shar'i) (Kermani, 2015, 2016). This paper seeks to explore the foundations, development, and challenges of this theory within the broader context of Islamic thought.

This study employs a descriptive-analytical approach, relying on primary texts authored by Sheikhieh scholars such as Risalat al-Tasdeed and Ilm al-Yaqeen, particularly those by Mohammad Karim Khan Kermani (Kermani, 1975). It also draws on earlier works by Seyyed Kazem Rashti, who initially articulated the theory in response to contemporary theological challenges (Rashti, 2011a). Secondary sources, including critical analyses from Imamiyyah scholars, were consulted to contextualize the theological divergence and provide a comparative lens (Kermani, 2016).

The theory of Tasdeed posits that the Imam of the Age (AJ) ensures the preservation of authentic traditions and hadiths, enabling jurists to derive rulings with certainty. It challenges the validity of conjecture (Zann) in jurisprudence, contrasting sharply with the Imamiyyah view, which permits reliance on Zann when definitive evidence is unavailable (Ebrahimi; Ebrahimi, 1983; Kermani, 2015, 2016). Mohammad Karim Khan Kermani argued that without the Imam's Tasdeed, religious rulings would lack the divine endorsement required to achieve certainty, rendering jurisprudence speculative and unreliable. This theory also highlights the Imam's role as the guardian of religious authenticity and the upholder of divine justice (Kermani, 2015, 2016).

The theological underpinnings of Tasdeed are deeply embedded in the Sheikhieh worldview, which emphasizes the Imam's existential authority. This authority ensures that divine guidance remains

accessible to jurists through the Imam's affirmation of traditions and jurisprudential rulings (Kermani, 2015, 2016). Sheikhih scholars cite Quranic verses, such as Al-Hajj verse 52, to argue that the Imam prevents distortions and ensures the purity of divine revelations (Kermani, 2015). This theory, however, has been criticized by mainstream Imamiyyah scholars, who argue that it overextends the Imam's role and challenges established principles of jurisprudence, including the legitimacy of ijthihad based on Zann (Kermani, 2016).

The theory of Tasdeed highlights the Sheikhih Karim Khanieh school's distinctive approach to the interplay between theology and jurisprudence. It challenges the epistemological basis of mainstream Shi'a jurisprudence by emphasizing the necessity of the Imam's divine affirmation. While the theory offers a unique perspective on Islamic governance and legal certainty, it has sparked significant theological and jurisprudential debates. These debates underscore the enduring diversity within Shi'a thought and its capacity for innovation.

References

- Ansari, M. i. M. A. (1988). *Fara'id Al-Usul*. Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Society of Teachers at Qom Seminary.
- Dehkoda, A. A. (1998). *Dehkoda Dictionary*. Tehran: Tehran University Printing and Publishing Institute.
- Ebrahimi, A.-R. *Resalah Fi Usul Al-Fiqh*. No publisher.
- Ebrahimi, A.-R. (1973). *Bara'at Al-Abrar*. Kerman: Sa'adat Printing House.
- Ebrahimi, A. (1971). *List of Books of Great Scholars*. Kerman: Sa'adat Printing House.
- Ebrahimi, A. (1983). *Ijthihad and Taqlid*. Kerman: Sa'adat Printing House.
- Fazel Lankarani, M. (1996). *Izhah Al-Kifayah*. Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Society of Teachers at Qom Seminary.
- Ghoravi Isfahani, M. H. (2008). *Hashiyat Al-Makasib*. Qom: Dhil Qurbah.
- Hosseini Tehrani, S. M. H. (1989). *Imam Knowledge*. Tehran: Hikmat Publications.
- Kermani, H. M. K. K. *Al-Burhan Al-Qati Fi Al-Tasdid*. No publisher.
- Kermani, H. M. K. K. *Majmu'ah Al-Rasa'il: A Letter on "Ain Al-Yaqin" regarding the truth of Tasdid*. Kerman: Sa'adat Printing House.
- Kermani, H. M. K. K. (1969). *Majmu'ah Al-Rasa'il Fi Al-Usul: A Letter on the Principles*. Kerman: Sa'adat Printing House.
- Kermani, H. M. K. K. (1972). *Rujum Al-Shayatin*. Kerman: Sa'adat Printing House.
- Kermani, H. M. K. K. (1973). *Fasl Al-Khitab*. Kerman: Sa'adat Printing House.
- Kermani, H. M. K. K. (1975). *Al-Kitab Al-Mubin*. Kerman: Sa'adat Printing House.
- Kermani, H. M. K. K. (2015). *Majmu'ah Makarem Al-Abrar: A Letter on Tasdid* (Vol. 19). Basra: Ghadir Printing and Publishing Company.
- Kermani, H. M. K. K. (2016). *Majmu'ah Makarem Al-Abrar: A Letter on "Ilm Al-Yaqin"* (Vol. 16). Basra: Ghadir Printing and Publishing Company.
- Khoei, A. (1992). *Maqsad Al-Usul*. Qom: Daiyari Publications.
- Khomeini, S. R. (1999). *Adab Al-Salat*. Tehran: Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Khomeini, S. R. (2000a). *Kitab Al-Bay'*. Tehran: Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Khomeini, S. R. (2000b). *Wilayat-e Faqih (Islamic Government)*. Tehran: Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Kulayni, M. i. Y. q. (1984). *Al-Kafi*. Tehran: Dar Al-Kutub Al-Islamiyyah.
- Maalouf, L. (2006). *Dictionary or Persian Comprehensive Dictionary*. Tehran: Islam Publications.
- Majlisi, M. B. (2023). *Bihar Al-Anwar*. Beirut: Al-Wafa Institute.
- Naini, M. H. (1990). *Ajwad Al-Taqrirat*. Qom: Religious Printing Institute.
- Qomi, A. A. i. I. (2025). *Tafsir Qomi*. Qom: Dar Al-Kitab Printing and Publishing Institute.
- Rashti, S. K. (2011a). *Majmu'ah Jawahir Al-Hakam: A Jurisprudential Letter in Response to Aqa Mohammad Taqi* (Vol. 9). Basra: Ghadir Printing and Publishing Company.
- Rashti, S. K. (2011b). *Majmu'ah Jawahir Al-Hakam: A Letter in Response to Sheikh Mohammad ibn Sheikh Abdul Ali Al-Qati'i* (Vol. 8). Basra: Ghadir Printing and Publishing Company.
- Sadr, S. M. B. (1996). *Doros Fi Ilm Al-Usul*. Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Society of Teachers at Qom Seminary.

- Saduq, M. i. A. (2003). *Al-Khassal*. Qom: Publications of the Society of Teachers.
- Saduq, M. i. A. (2016). *Kamal Al-Din wa Tamam Al-Ni'mah*. Tehran: Islamiyah.
- Salehi, G. (2010). The Nature of the Letters of Imam Mahdi (AS). *Kowsar Culture, Summer*(82).
- Tusi, M. i. H. (2004). *Ikhtiyar Ma'refat Al-Rijal*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.